

قم؛ مرکز عراق عجم در عهد شاهرخ تیموری

محمد رضا رحمتی^۱

چکیده

در پایان دومین دهه قرن نهم هجری، حکمران تیموری قم، به قرایوسف- رهبر ترکمانان قراقویونلو و نیرومندترین رقیب شاهرخ تیموری- پیوست و به دنبال آن، سراسر ناحیه عراق عجم، دچار ناآرامی شد. قراقویونلوها با درک نارضایتی مردم عراق عجم از حکومت تیموریان، اندیشه سلطه بر این ناحیه را در سر می‌پروراندند. با آشفته شدن اوضاع در عراق عجم، خطر سلطه ترکمانان بر آن فزونی یافت. موقعیت راهبردی عراق عجم- به ویژه تجارت آن- موجب شد تا شاهرخ تیموری، سیاست استقرار آرامش و تحکیم سلطه تیموریان را در این منطقه در پیش گیرد. اردوکنی سال ۸۲۳ ق. او به آذربایجان، برای محو اقتدار قراقویونلو ناکام ماند و خطر ترکمانان از عراق عجم رخت بر نیست. سلطان تیموری برای زدودن یا کاستن از این خطر، قم را مرکزیت بخشید. در این نوشتار، نگارنده برآن است تا با تکیه بر روش توصیفی- تحلیلی، میزان تأثیر گذاری قم بر گرایش‌های مردم عراق عجم، موقعیت سوق‌الجیشی و اقتصادی این شهر- به ویژه جایگاه آن در محورهای مواصلاتی و شاهراه‌های بازرگانی ایران آن روز- و نیز، اهداف منطقه‌ای شهریار تیموری را مورد سنجش و ارزیابی قرار دهد.

کلید واژگان

قم، عراق عجم، محور هرمز- سلطانیه، شاهرخ تیموری، قراقویونلو.

۱. استادیار دانشگاه یزد، گروه تاریخ، یزد، ایران. M.rahmati@yazduni.ac.ir

مقدمه

در سال ۸۱۵ هـ. ق. حکومت خاندان شیعی صفی در قم، از سوی میرزا اسکندر-نوه تیمور- سرنگون گردید و خواجه محمد، آخرین فرمانروای خاندان، به دستور امیرزاده تیموری کشته شد (جعفری، ۱۳۳۸: ۲۱۱؛ سمرقندی، ۱۹۳۶: ۴۰/۲-۱۳۹؛ روملو، ۱۳۴۹: ۸/۱-۸۷؛ فصیح، ۱۳۴۰: ۲۱۱/۳). خاندان صفی، طی سالهای ۷۳۶ تا ۸۱۵ هـ. ق. بر قم فرمان می‌راند. بازسازی قم پس از ویران‌گری و قتل عام وحشیانه مغول، تا حد زیادی مرهون همت این خاندان بود. آثار به یادگار مانده، القاب و اوصاف خاندان صفی نشان می‌دهد که آنان، فرمانروایانی دانش دوست، هنر پرور و مردم‌دار بوده‌اند. آثار نیکویی که تاکنون در گوشه و کنار قم از آن دودمان به جای مانده است، گویای خدمات شایسته‌ای است که ایشان برای قم و مضافات آن انجام داده‌اند. ازین روی، آن خاندان، از پیش از دستیابی به حکومت قم، نزدیک به دو سده- از نیمه قرن هفتم تا دومین دهه سده نهم هجری- در آن شهر و مناطق پیرامون آن، از نفوذ و احترام بسیار برخوردار بوده‌اند (مدرسی، ۱۳۶۴: ۱۴ و ۱۹).

اسکندر که یک عنصر شورشی بود، چندی بعد (در سال ۸۱۶ یا ۸۱۷ هـ. ق.) سرکوب و به دستور شاهرخ -پادشاه وقت ایران- نابینا گشت (سمرقندی، ۱۳۶۶: ۲۸۰) و دیگر شاهزاده تیموری- سعد وقاص- به حکومت قم گمارده شد (سمرقندی، همان: ۱۶۴/۲؛ فصیح، همان: ۲۱۸/۳؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۵۹۱/۳). بدین‌سان، قم از نو تحت حاکمیت تسنن درآمد.

ناآرامی در عراق عجم

قم از نخستین کانون‌های تشیع در ایران بود. مردمان این شهر، در عصر خلافت اسلامی، والیان سنی را نمی‌پذیرفتند و پیوسته با آنان در کشمکش و نزاع بودند و تا جایی که در توان داشتند به آنان خراج نمی‌پرداختند. والیان سنی مذهب، با بکارگیری زور از مردم قم مالیات می‌ستاندند (قمی، ۱۳۱۳: ۳۰). هارون، مأمون، معتصم، معتز، معتمد و معتضد، هر از چند گاه، با لشکرکشی به قم، دست به کشتار و ویرانی می‌زدند. با این حال، قمیان حاضر به تسلیم نمی‌شدند. در چنین شرایطی، خلفا ناگزیر شدند تا بر خلاف معمول، برای والیانی که به قم می‌فرستادند، لوای سپید، که همانا شعار تشیع

بود، ببندند(رازی، ۱۳۷۱: ۵۹، ۲۶۰، ۴۵۲؛ ثعالبی، بی تا: ۲۰۶/۲) و سرانجام، وادار شدند تا برای قم، والیان شیعه برگزینند. قمیان، با استقبال از والیان شیعه، دست و دل بازانه، وجوهی کلان به عنوان مالیات به آنان می پرداختند (اربلی، ۱۳۸۱: ۱۱-۴۰۹؛ طبری، بی تا: ۱۴۱/۱۰؛ همدانی، ۱۹۶۱: ۸۷/۱؛ ابن اثیر، بی تا: ۱۲۲/۶ و ۱۳۵؛ ذهبی، ۱۹۶۰: ۱۰۵/۲؛ ابن خلدون، ۱۹۵۷: ۷۵۶/۳، ۸۶۷ و ۸۱۱-۱۲؛ ابن تغریدی، ۱۳۵۱: ۱۷۴/۳؛ خواندمیر، همان: ۵۴۷/۲).

پس از سقوط خلافت عباسی، حاکمان قم، چاره‌ای جز پیوستن به قدرت‌های برتر شیعه، یا متمایل به تشیع نداشتند. چه، در غیر این صورت، مردم شهر از حمایت آنان رویگردان می شدند و زمینه را برای برکشیدن حاکمی شیعی فراهم می کردند (میرخواند، ۱۳۳۸: ۷۸۳/۶؛ خواندمیر، همان: ۷/۴ - ۴۶؛ سمرقندی، همان: ۱۰۳۸/۲). در پایان دومین دهه قرن نهم هجری، قرایوسف - رهبر ترکمانان قراقویونلو که بر عراق عرب، دیاربکر و بخش‌هایی از ایران مرکزی، باختری و شمال باختری فرمان می راند - اندیشه سلطه بر قم و دست‌یابی به عراق عجم در سرداشت. او مردی قدرتمند و همانند مردم قم، یک شیعه دوازده امامی بود (شوشتری، ۱۳۳۵: ۳۶۷/۲) که در آن شهر، طرفداران فراوانی داشت. قراقویونلوها هم به قم دلبستگی بسیار داشتند. در یکی از فرمان‌های آنان - با امضای ابوالمظفر یعقوب - از این شهر به عنوان پایتخت قراقویونلوها سخن رفته است (فقیهی، ۱۳۷۸: ۱۶۸). بدیهی بود که مردم قم با پیشینه درخشان در پایبندی به تشیع، برخورداری از حکومت هشتادساله خاندان شیعی صفی، به ویژه با وجود فرمانروای شیعی قدرتمندی چون قرایوسف قراقویونلو، حاکمیت سعد وقاص سنی را برنتابند. سعد در سال ۸۱۸ ق. چند ماه پس از انتصابش به حکومت قم، تحت تأثیر فضای متشنج مردمی شهر، و احتمالاً برای موجه نمودن خود، نافرمانی پیشه کرد و به قرایوسف پیوست (حافظ ابرو، ۱۳۱۷: ۲۱۱؛ فصیح، همان: ۲۲۱/۳؛ خواندمیر، همان: ۵۹۳/۳؛ میرخواند، همان: ۳۱/۶ - ۶۰۳؛ سمرقندی، همان: ۸/۲ - ۱۷۷؛ روملو، همان: ۹۸/۱). با این اقدام سعد، افزون بر قم، سراسر عراق عجم بی ثبات گردید. چرا که قم به عنوان قدیمی ترین کانون تشیع در عراق عجم، بر تحولات این منطقه تأثیرگذار بود. در این میان، اوضاع عمومی عراق عجم هم نباید نادیده انگاشته. به رغم کشتارها و ویرانگری‌های تیمور، در سایه قدرت کم نظیرش، دوره‌ای کوتاه از امنیت و آسایش در

ایران پدید آمد. اما پس از او، ایران عرصهٔ اختلاف‌ها و کشمکش‌های امیران و شاهزادگان تیموری بر سر کسب قدرت شد و عراق عجم نیز از منازعات مصون نماند. مدعیان قدرت برای تأمین هزینهٔ نبردهای خود، با توجه به ناتوانی یا تردیدشان در توان حفظ مناطق زیر سلطه، به فشار بر مردم و زیاده‌ستانی و گاه ستاندن چندین برابر مالیات از آنان روی آوردند. ویرانی، فقر و قحطی، همراه با ناامنی گسترش یافت. ستمگری و تجاوز به ناموس و آبروی مردم رواج یافت (زمجی اسفزاری، ۱۳۸۰: ۲/۲-۱۹۱؛ واصفی، ۱۳۴۹: ۴۷۱/۱؛ کاتب، ۱۳۴۵: ۹-۱۲؛ میرخواند، همان: ۴/۶-۷۸۲). شاهرخ تیموری هم که تنها توانسته بود شورشیان و مدعیان شرق قلمرو خود را سرکوب کند، برای بازگرداندن آرامش به ایران مرکزی و عراق عجم، ناگزیر از اردوکشی‌های چندجانبه به این سامان شد. این اردوکشی‌های ویران‌گر، بر خرابی‌ها و نابسامانی افزود (Jackson, ۱۹۸۶: ۶/۱۰۳). مردم عراق عجم، چشم به راه قدرتی بزرگ بودند تا به این نابسامانی پایان دهد و امنیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنان را فراهم سازد. همزمان، قرايوسف، ارتشی کارآمد داشت که وی را بارها در میدان نبرد، سرفراز نموده بود. او در میان قدرتمندانی نظیر سلطان احمد جلایر و شاهزادگان مظفری، تنها کسی بود که توانست سرزمین‌های تیموریان را از چنگ آنان خارج سازد و مراکز مهمی در عراق عجم، مانند قزوین و سلطانیه-تختگاه پیشین ایلخانان- را فتح کند (سومر، ۱۳۶۹، ص ۱۲۸؛ Jackson, op. cit: ۶/۱۶۲).

امیر ترکمان، امور داخلی را با داد و انصاف و در کمال آزادگی، با موفقیت پیش می‌برد؛ بر کار حکام و زیردستان خود نظارت می‌کرد و نسبت به کارگزاران لایق و صدیق- که به او نیکی کرده بودند- از در قدرشناسی وارد می‌شد. او برای پیشرفت کشاورزی، رونق تجارت و ترفیه حال رعایا به ایجاد مؤسسات اقتصادی اهتمام می‌ورزید. همچنین، در رواج امر دین، تمشیت امور شرعی، تعمیر بقاع، خیرات و موقوفات کوشا بود (فریدون بک، ۱۲۶۴: ۹/۱-۱۵۸؛ روملو، ۱۲۰/۱ و ۱۲۱). افزون بر این، قرايوسف، مردی سخاوتمند بود: از غنیمت‌های جنگی، برای خود چیزی برنمی‌داشت و تقریباً همهٔ آن را میان فرماندهان و سپاهیان تقسیم می‌کرد. با این بذل و بخشش‌ها، خزانه او تقریباً همیشه خالی بود (سومر، همان: ۱۲۹). این اوصاف، نشان می‌دهد که امیر ترکمان، بر خلاف حکام و شاهزادگان تیموری عراق عجم، افزون بر

اقتدار، از حسن مدیریت نیز برخوردار بود؛ بگونه‌ای که از او به عنوان سیاستمداری لایق و توانا در میان خاندانش، ستایش می‌شد (Jackson, opcit: ۶/۱۶۲). شایان ذکر است که که او اندیشه دست‌یابی به عراق عجم در سر داشت و بر خلاف تیموریان سنی، همانند بسیاری از مردم عراق عجم، شیعی مذهب بود (شوشتی، همان: ۳۶۷/۲). به هر روی، پس از پیوستن سعد وقاص به اردوی ترکمان، قم، کاشان و دیگر نقاط عراق عجم تا همدان، دستخوش نا آرامی گشت (حافظ ابرو، همان: ۲۱۴؛ سمرقندی، همان: ۱۷۸/۲) و به دنبال آن، شورش بایقرا -فرزند عمر شیخ- صفحات فارس و اصفهان را نیز در هم ریخت. نا آرامی در ایران مرکزی - به ویژه عراق عجم - برای پادشاه تیموری، مایه نگرانی بسیار بود. برای پی بردن به چرایی این نگرانی، نگاهی کوتاه به موقعیت جغرافیایی، اقتصاد ناحیه و به ویژه مسیرهای بازرگانی ایران آن روز بایسته می‌نماید:

عراق عجم سرزمین پهناوری بود که از شمال تا گیلان و مازندران، از جنوب به یزد و شمال فارس، از شرق به بسطام، شاهرود و طبس و از غرب به آذربایجان، کردستان، کرمانشاهان تا خوزستان در جنوب باختری ایران امتداد می‌یافت (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۰۰ - ۲۰۱). این ایالت، بسیار ثروتمند بود و عواید دیوانی‌اش به روزگار جلایریان، سالانه به مرز ۳۵۰۰۰۰ دینار می‌رسید. این در حالی بود که عواید آذربایجان - جایی که پایتخت در آن واقع شده بود - رقمی حدود ۲۶۰۰۰۰ دینار، یعنی سه چهارم درآمدهای عراق عجم، نشان می‌داد (بیانی، ۱۳۸۲: ۱۹۱).

در این دوره، هرمز به جای سیراف، مهم‌ترین بندر بازرگانی در خلیج فارس بود و تجارت دریایی طولانی میان اروپا و خاور دور از طریق بنادر آن انجام می‌شد. شاهراه مواصلاتی و بازرگانی شمال - جنوب فلات ایران نیز از خلیج فارس - با گذار از مسیری غیر مستقیم و با عبور از مراکز مهمی مانند قم، قزوین و سلطانیه - به تبریز می‌رسید. از آن‌جا که سلطانیه، پیش از این، پایتخت ایلخانان بود، از دیگر مراکز این مسیر، مهم‌تر می‌نمود و آنها را تحت‌الشعاع قرار می‌داد (همان: ۶-۱۶۵؛ Jackson, op. cit: ۶/۴۲۲، ۵۲۵). افزون بر مسیر آبی ابریشم، راه زمینی آن به هندوستان نیز، با گذار از تبریز و سلطانیه، به سوی جنوب، با راه آبی به هم می‌پیوست؛ ولی پیش از رسیدن به خلیج فارس، در کرمان از آن راه جدا می‌شد و به سوی شرق

امتداد می‌یافت (بیانی، همان: ۱۶۶). در این مسیر هم، سلطانیه مهم‌ترین مرکز به شمار می‌رفت. بدین‌سان، محور هرمز- سلطانیه، نه تنها شاهراه مواصلاتی شمال- جنوب ایران بود، بلکه نقطه تلاقی کل تجارت دریایی و زمینی جهان به شمار می‌رفت و ایران را به مهم‌ترین رابط بازرگانی میان آسیا و اروپا بدل می‌کرد (همان: ۱۶۵؛ Jackson, op. cit: ۶/۵۲۵). شاهرخ تیموری با در اختیار داشتن محور هرمز- سلطانیه، از جایگاهی برجسته در تجارت جهانی برخوردار بود و برای حفظ آن جایگاه، اهتمام ویژه داشت. برای نمونه، کارشکنی وی در روابط مستقیم بازرگانی میان خاقان چین و قرايوسف در راستای همین اهتمام صورت پذیرفت. توضیح آنکه در گزارش هیئت اعزامی شاهرخ به چین آمده است که چینیان از تربیت اسبان ترکمنی، آگاهی یافته بودند. از این رو، خاقان بر آن شد تا با گسیل هیئتی به دربار قرايوسف در تبریز، با امیر ترکمن روابط مستقیم بازرگانی برقرار نماید (حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۸۴۱). ولی در منابع از ورود چنین هیئتی به تبریز یاد نشده است. آن گونه که پیداست، شاهرخ، با تمهیداتی از برقراری این روابط جلوگیری نمود. چرا که در آن صورت، جایگاه وی در تجارت جهانی آسیب می‌دید و نقش دلالتی‌اش در آن میان، رنگ می‌باخت.

عراق عجم، گلوگاه اصلی محور بازرگانی هرمز- سلطانیه بود. به همین سبب، این ناحیه می‌بایست هرچه زودتر آرامش خود را را باز می‌یافت. شاهرخ در اردوکنشی سال ۸۱۸ ق. به ایران مرکزی و عراق عجم، برای سرکوب ناآرامی‌ها، الیاس خواجه را به حکومت قم، کاشان، ری و رستمدر تا حدود گیلان گماشت. امیر الیاس خواجه بهادر- پسر امیرشیخ علی بهادر- از امیران و سیاستمداران لایق و کهنه کار دستگاه تیموری بود. او در یورش سه ساله، در سال ۷۸۹ ق. پیش از جهانگشا، به آذربایجان رفته و طی نبردی سخت بر سلطان احمد جلایر پیروز شده بود (یزدی، ۱۳۳۶: ۲۸۹/۱). امیر الیاس پس از تیمور، در بیشتر جنگ‌ها حضور داشت و از خود، دلاوری‌ها نشان داد (روملو، همان، ۸۶/۱، ۹۵، ۹۸، ۱۲۶ و ۱۳۸). شاهرخ پس از انتمصاب او به فرمانروایی قم، «... جمله منسوبان از لشکریان و عامه رعایا و اصناف طبقات از اعراب و تراکمه و بلوچ و خلج و صحرائشینان از اهل بدو و حضر به کف کفایت و حمایت او تفویض کرد.» و همه درآمدهای آن "مواضع" را به ارتش تحت فرماندهی او اختصاص داده درباره اداره و نظارت دقیق بر اوضاع ناحیه و حفظ ثبات و

امنیت در آن دستور ویژه صادر نمود (حافظ ابرو، ۱۳۱۷: ۲۱۴؛ نیز بنگرید: سمرقندی، همان: ۱۸۴/۲؛ فصیح، همان: ۲۲۳/۳؛ خواندمیر، همان: ۵۹۳/۳؛ میرخواند، همان: ۶۳۶/۶؛ روملو، همان: ۱۰۱/۱).

مرکزیت یافتن قم

در سال ۸۲۳ ق.، شاهرخ برای رفع کامل خطر نفوذ ترکمان به عراق عجم و تثبیت مجدد سلطه تیموری بر غرب ایران و آذربایجان، با سپاهی بزرگ برای نبرد با قرایوسف قراقویونلو آهنگ غرب نمود. امیر ترکمان که بیمار بود، اندکی پیش از آغاز نبرد، به طور ناگهانی درگذشت (سمرقندی، همان: ۴۱۲/۲؛ حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۷۳۲/۲؛ طهرانی، ۱۳۵۶: ۷۴). با آنکه سپاه قرایوسف پس از مرگ وی فروپاشید، مشی ایلپاتی آن سبب گردید تا فرزندش اسکندر میرزا، کوتاه زمانی پس از مرگ پدر، آن را گردآوری و از نو بسیج نماید (Jackson, op. cit: ۶/۱۰۲-۳). به رغم شگرد نظامی اسکندر و نبوغ وی، نبرد نابرابر ناحیه الشگرد- در اواخر رجب و اوایل شعبان ۸۲۴ ق. - به پیروزی شاهرخ انجامید (حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۷۸۰/۲؛ میرخواند، همان: ۶۶۴/۶-۶۶۱؛ روملو، همان: ۱/۱۲۷). ولی شهریار تیموری طی اقامت یازده ماهه خود در آذربایجان، دریافت که قادر به از میان بردن حکومت قراقویونلوها و صیانت آذربایجان از حملات آنان نیست. با حضور ترکمانان قراقویونلو در پیرامون اردوگاه تیموری و احتمال شبیخونهای شبانه و راه اندازی جنگ فرسایشی - با شیوه جنگ و گریز و تحلیل تدریجی ارتش بزرگ و سنگین اسلحه تیموری - هراس بر اردوگاه تیموری سایه افکند. ترس از اسکندر و قراقویونلوها به اندازه ای بود که هیچ یک از پسران و امیران شاهرخ، حاضر به پذیرش حکومت آذربایجان نشدند. به گمان بسیار، همین ترس و هراس، شهریار تیموری را وادار نمود تا آذربایجان را به صاحبان پیشین آن واگذار کند و آن جا را با شتاب و بی وقفه به سوی تختگاه خود - هرات - ترک نماید (حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۷۹۷/۲). دولت شاه، به نقل از مولانا محمد کاتبی، در بیتی زیبا، از این بازگشت شتاب زده، به گریختن یاد کرده است:

سکندر لشکر ما جا زد و جست شه ما مملکت بگرفت و بگریخت
(سمرقندی، ۱۳۶۶: ۴۳۹).

لشکرکشی شاهرخ به آذربایجان - در سال ۸۲۳ق - نه تنها برای وی دستاوردی نداشت، بلکه ضعف او را نمایان ساخت و ترکمانان قراقیونلو را در دست اندازی به قلمرو تیموری بی‌پروا تر نمود. بدین روی، تهدید ترکمان از عراق عجم رخت برن بست و شهریار تیموری می‌بایست برای حفظ ثبات و سلطه خود در آن ناحیه، چاره‌اندیشی می‌کرد. از آن پس، سلطانیه برای عراق عجم مرکز مناسبی نمی‌نمود. به ویژه آنکه، آن شهر در تیررس حملات - و گاه زیر سلطه - قراقیونلوها بود. شاهرخ برآن شد تا قم را مرکزیت بخشد. این شهر افزون بر آنکه مهم‌ترین کانون تشیع در عراق عجم و تأثیرگذار بر رویکردهای سیاسی آن منطقه بود، جایگاه سوق‌الجیشی و اقتصادی ممتاز نیز داشت. قم، از کاشان کوچک‌تر و جمعیت کم‌تری داشت ولی از موقعیت مناسب‌تری برخوردار بود (نوبان، ۱۳۷۸: ۲۳۱). این شهر به سرزمین‌ها و ایالت‌های مهمی مانند ری، جبال - که گاه کانون ناآرامی‌ها در منطقه بود - و مهم‌تر از همه، سلطانیه، نزدیک و در مسیر آنها جای داشت (همان جا).

قم، کشاورزی پر رونقی داشت. مستوفی از فراوانی محصول غله آن در سده هشت هجری یاد می‌کند (مستوفی، ۱۳۳۷: ۷۴). از این حیث، افزون بر جایگاه سوق‌الجیشی ممتاز، می‌توانست پایگاه تدارکاتی مهمی نیز باشد. بعدها، به روزگار اوزون حسن، غلات دیوانی از این شهر، تهیه و هنگام لشکرکشی‌ها میان سپاهیان توزیع می‌شد (روملو، همان: ۳۷۶/۱).

قم، کلیدی‌ترین مرکز در تجارت عراق عجم بود. این شهر با قرار گرفتن در مرکز ایران، تقریباً همواره در مسیر شاهراه‌های مواصلاتی و جاده‌های اصلی شمال - جنوب و شرق به غرب فلات ایران جای داشت (نوبان، همان: ۲۲۷ و ۲۳۱) و در مسیر سلطانیه، ری و خراسان از اهمیت خاص برخوردار بود (قزوینی، ۱۳۸۰: ۳۷۱؛ یاقوت، ۱۹۵۵: ۳۹۷/۴؛ کلاویخو، ۱۳۷۴: ۱۷۵). راه اصلی اصفهان به سلطانیه نیز از کاشان، قم و ساوه می‌گذشت (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۲۷۷؛ یعقوبی، ۱۸۹۱: ۴۱؛ سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۴۹: ۱۳۹؛ مدرسی، ۱۳۵۰: ۱۳؛ مستوفی، همان: ۵۶-۶۰، بیانی، همان: ۱۶۵) که در این مسیر، قم از اهمیت فراوانی برخوردار بود. مهم‌تر آنکه، شهر یادشده، در آغاز سده نهم هجری، در شاهراه مواصلاتی اصلی جنوب به

شمال ایران (محور هرمز - سلطانیه) مهم‌ترین مرکز به شمار می‌رفت (مستوفی، همان: ۶۰).^۱ مرکزیت بخش _____ یدن به قم و تقویت حکومت آن، افزون بر حفظ ثبات و سلطه تیموری در عراق عجم، اختیار شهریار تیموری بر محور هرمز - سلطانیه را هم تضمین می‌نمود و حتی سلطانیه را که در حوزه نفوذ قراقویونلو بود، تحت‌الشعاع اقتدار سیاسی و اقتصادی تیموری قرار می‌داد.^۲

در سال ۸۲۴ ق.، شاهرخ، هنگام بازگشت از آذربایجان، الیاس خواجه را به سمت فرمانروایی قم، کاشان و شهرها و مراکز پیشتر یادشده ابقا نمود و مراکز مهمی از عراق عجم، مانند: قزوین و سلطانیه را به حوزه حکومتی او افزوده و او را روانه قم ساخت و آن شهر را به جای سلطانیه مرکز عراق عجم گردانید (سمرقندی، ۱۹۳۶: ۲/۲۶۰؛ فصیح، همان: ۲۴۹/۳). شهریار تیموری، لشکری گران در اختیار الیاس نهاد و با اختصاص دادن همه درآمدها و خراج سرزمین‌های تابع حکومت قم (سمرقندی، ۱۹۳۶: ۱۸۴/۲؛ حافظ ابرو، ۱۳۱۷: ۲۱۴) به تجهیز و تکمیل آن ارتش و تقویت بنیه نظامی قم

۱. قم در گذشته و پس از سقوط ایلخانان نیز شهری مهم و تأثیرگذار بود. حاکمان آن از نفوذ بسیار برخوردار بودند و در رویدادهای سیاسی و نظامی منطقه‌ای - حتی فرمانطقه‌ای - دخالت می‌کردند. برای شرح این دخالت‌ها، بنگرید به: (حافظ ابرو، ۱۳۱۷: ۲۵۴؛ فصیح، همان: ۱۲۹/۳ و ستوده، ۱۳۴۶: ۲۳۷/۱). برخی از آنان عناوین و القاب افتخار آمیزی مانند «صاحبقران» (مقدمه ترجمه تاریخ قم از آثار قرن نهم هجری، ص ۲) و «سپهسالار عراق» (آملی، بی‌تا: ۱۹۶؛ مرعشی، ۱۳۳۳: ۸۱) داشته‌اند. در دوره تیموری هم حاکمان منصوب عراق عجم در قم اقامت می‌گزیدند (در این باره، بنگرید: مدرسی، ۱۳۵۰: ۵۴).

۲. در آن زمان اصفهان بر خلاف قم دارای اکثریت سنی بود و در سقوط خاندان شیعی صفی در قم به سال ۸۱۵ هـ.ق. نقش داشت (کاتب، ۱۳۴۵: ۲۱۱؛ سمرقندی، ۱۹۳۶: ۲/۴۰-۱۳۹؛ روملو، همان: ۸۸/۱-۸۷؛ فصیح، همان: ۲۱۱/۳). این شهر با آنکه در مرکز ایران جای داشت، از شهرها و مراکز مهمی مانند ری و جبال که گاه کانون برخی ناآرامی‌ها در منطقه بودند، نسبتاً دور بود. حال آنکه قم به آن مناطق نزدیک و بر آنها اشراف سوق‌الجیشی داشت. ناگفته نماند که اصفهان در آن دوره از مسیر اصلی محور - هرمز سلطانیه نیز جدا بود: آن شهر پیشتر در مسیر مهم‌ترین شاهراه مواصلاتی ایران جای داشت. آن شاهراه که همچنان یکی از راه‌های اصلی کشور به شمار آمده و شهرهای بزرگ را با تبریز مرکز تجارت ایران آن روز مرتبط می‌ساخت، از سیراف آغاز شده و با گذار از شیراز، اصفهان، کاشان، قم و قزوین به سلطانیه می‌رسید (بیانی، همان: ۱۶۵). در آغاز سده نهم هجری نهم هجری، همان‌گونه که گذشت، هرمز جایگزین سیراف و مهم‌ترین بندر بازرگانی در خلیج فارس گردیده، تجارت دریایی طولانی میان اروپا و خاور دور از طریق بنادر آن انجام می‌شد. این شاهراه که همان محور هرمز - سلطانیه است نیز با گذار از مراکز مهمی مانند قم و سلطانیه به تبریز می‌رسید ولی اصفهان در مسیر اصلی آن جای نداشت.

پرداخت. از این ارتش برای رویارویی با شورشیان و گردنکشان در عراق عجم، نیز نواحی پیرامونی مانند مازندران بارها بهره‌برداری و درخواست یاری شد. برای نمونه، می‌توان از نقش قم در فرونشاندن غائله شاه حسین لر در سال ۸۲۹ ق. یاد کرد: شاه حسین - فرزند ملک عزالدین لر - به ملوک عباسیه، خاندان قدرتمند لر کوچک تعلق داشت (روملو، همان: ۵۰۷/۱ - ۵۱۹). او طی سال‌های ۸۱۵ تا ۸۷۴ ق. بر ناحیه لر کوچک حاکم بود. ملوک عباسیه، قلعه خرم آباد را در اختیار داشت اما بر بروجرد - شهر مهم‌تر ناحیه - تسلطی نداشت. بروجرد در این روزگار، شهری آباد و دارای کشاورزی پر رونقی بود و محصولات آن به کرج صادر می‌شد. اهمیت سوق‌الجیشی آن نیز پس از بازسازی قلعه ارمیان - به فرمان امیر تیمور - دو چندان شد (یزدی، ۱۳۳۶: ۱، ۵۸۷؛ ۵۱۵/۲؛ مستوفی، همان: ۱۵۱). شهر، در مسیر شاهراه‌های ری و اصفهان نیز جای داشت (ابن اثیر، همان: ۱۷۴/۹). شاه حسین، همواره در اندیشه تسخیر بروجرد بود و هنگامی که در پایان سومین دهه قرن نهم هجری، منطقه با اردوکشی‌های ماجراجویانه قراقویونلو بی ثبات گردید (سومر، همان: ۱۴۳)، در سال ۸۲۹ ق. بدان شهر تاخت و آن را از چنگ تیموریان خارج کرد (روملو، همان: ۱۹۰/۱). ولی اهمیت بروجرد برای تیموریان، آن هم در هنگامه‌ای که آنان در منطقه با دشواری روبرو بودند، بازستانی آن از سوی ایشان را بایسته می‌نمود. ارتش قم در این بازستانی نقش داشت (همان‌جا).^۱ نمونه دیگر، به سال ۸۳۱ ق. باز می‌گردد. در آن سال، جهان‌شاه فرزند قرایوسف قراقویونلو به گاه قشلاق در ری به مخالفت برخاست و با کشتن داروغه قزوین، بر آن شهر چیره گشت و به غارت مردم پرداخت. برای بیرون راندن ترکمانان از قزوین، از ارتش قم هم بهره‌ستانی شد (همان: ۱۹۴/۱). و مهم‌تر آنکه در دوره حکومت الیاس خواجه در قم، و به دنبال تجاوزات پی در پی کیومرث - یکی از امرای رستم‌دار به مرزهای عراق عجم و نواحی ری - ارتش قم دوبار با وی به نبرد پرداخت. در مرحله نخست، این ارتش، کاری از پیش نبرد و شاه‌رخ به ناچار، یکی از امرای بزرگ خود را با «لشکری عظیم» به دفع کیومرث گسیل داشت که پیش از رسیدن این لشکر به

۱. شاه حسین در سال ۸۷۴ ق. در نبرد برای سلطه بر همدان از نیروهای ابویوسف میرزا قراقویونلو شکست خورده، کشته شد. (بنگرید به: روملو، همان: ۵۰۷/۱).

مازندران، امیر رستم‌داری تسلیم شد (مرعشی، همان: ۸۹). در مرحله دوم، در پی مزاحمت کیومرث برای سادات حاکم بر گیلان و قیام سادات بر علیه امیر رستم‌داری به سال ۸۳۲، رهبران قیام، مولانا بدرالدین منجم را نزد امیر الیاس خواجه به قم فرستادند که:

«زیاده روی ملک کیومرث شما را معلوم است. . . اگر به سعادت پای مبارک به رکاب دولت آورده، به دفع او قیام نمایند، مهم او به احسن وجه میسر است. و ملک ری و آن نواحی از ضرر او و لشکریانش ایمن و آسوده خواهد بود. الیاس خواجه بر این معنی ممنون منت گشته، لشکر قم و آن نواحی را یراق کرده، به مدد فرستاد...» (همان: ۳۵۲).

و این بار، ارتش قم پیروز گشت. کیومرث زخمی شد و گریخت. بدین سان، حکومت قم به بزرگ‌ترین قدرت، در این منطقه حساس دور از پایتخت بدل گشت و الیاس خواجه با درایت و تدبیر خود توانست ثبات و آرامش را در عراق عجم برقرار سازد و خطر حمله ترکمان به آن ناحیه را بزدايد.

دارالسلطنه قم

در سال ۸۴۱ ق. جهان‌شاه فرمانروای قراقویونلو شد. حکومت او پیشتر با اعطای فرمان، کمر بند و شمشیر از سوی شاهرخ تیموری تأیید شده بود (روملو، همان: ۲۱۳/۱). جهان‌شاه، در میان رهبران ترکمان پیش از خود، که بیشتر ویژگی مزدوری داشتند و تشنه قدرت و غارت بودند، با برخورداری از مهارت نظامی، نبوغ سیاسی و قریحه فرهنگی، از آنان متمایز و توانش در برپایی یک امپراتوری پهناور ترکمنی قابل پیش بینی بود (Jackson, op. cit: ۶/۱۶۵, ۱۶۸). قبایل و طوائف اتحادیه قراقویونلو هم از او حمایت می‌کردند. بدین سان، حکومت جهان‌شاه، مرحله نوینی را در حیات سیاسی اتحادیه آغاز کرد که آینده درخشانی را برای آن نوید می‌داد. جهان‌شاه پس از تثبیت حکومتش، به نام شاهرخ اما در واقع، همانند فرمانروایی مستقل، به گسترش قلمرو و دامنه نفوذ خود پرداخت. با آنکه او دست پرورده شاهرخ بود و با حمایت وی به قدرت رسید، تنها به تثبیت سلطه بر سرزمین‌های اصلی قراقویونلوها پرداخت و هیچ گونه وفاداری به شهریار تیموری نشان نداد. او در راستای گرایش اصلی و دیرین

خاندانش، ترکمانان را به سوی عراق عجم - قلمرو اصلی تیموریان - که همانند قراقویونلو شیعه بودند، جهت می داد. همزمان با این تهدید بالقوه، کیومرث - امیر رستمدر - به نواحی عراق عجم (ری و دماوند) دست‌اندازی‌هایی نمود و چند امیر تیموری را به قتل رساند. کوهستانی و صعب‌العبور بودن شمال ایران و ناحیه رستمدر - خاستگاه کیومرث - چاره کردن مزاحمت‌های وی را دشوار می‌نمود. هم از این‌روی، سلطه تیموری در عراق عجم با تهدید جدی روبرو شد. برای سامان دادن به اوضاع آن ناحیه، به مردی آهنین و مدبر نیاز بود. الیاس خواجه، دیگر در قید حیات نبود. او پیشتر به سال ۸۳۸ ق. در رادکان درگذشت (فصیح، همان: ۲۷۹/۳).

شهریار تیموری پس از مشورت‌هایی چند، سرانجام نواده خود - محمد بهادر - که جوانی دلیر و لایق - اما بلند پرواز و سرکش - بود را برای حکومت بر عراق عجم در نظر گرفت: «رأی برآن قرار گرفت که از اولاد امجاد در آن ممالک فرمانروا باشد (سمرقندی، ۱۹۳۶: ۷۷۳/۲)». از این‌رو، در سال ۸۴۶ ق.، فرمان حکومت قم، سلطانیه، همدان، قزوین، ری، مازندران (همان: ۷۷۴/۲؛ خواندمیر، همان: ۶۳۰/۳؛ روملو، همان: ۲۴۷/۱؛ طهرانی، همان: ۱۷/۲ - ۳۱۶؛ کاتب، همان: ۲۲۹)، نه‌اوند و مضافات آن، تا حدود بغداد (سمرقندی، ۱۳۶۶: ۴۵۶) به نام محمد صادر و او را به قم فرستاد. محمد، شیعه (یا دارای تمایلات شیعی) و در میان بزرگان و مردم شیعی عراق عجم، به ویژه قمیان که در گذار تاریخ پس از اسلام خود، بیشتر با حاکمان شیعه دمساز بودند، جوانی موجه بود (بنگرید به: کاتب، همان: ۲۳۰).^۱ استقبال باشکوهی که در نزدیکی قم از سوی بزرگان و مردم ناحیه از وی به عمل آمد، گواه این مدعاست:

«چون عساکر منصوره شاهزاده [محمد بهادر] با امیرزادگان. . . به حوالی قم نزدیک شدند، سادات و قضات و مشایخ و اکابر و اهالی از قم و کاشان و ساوه و ری با نثار پیشکش به استقبال آمدند. و به نوازش مفتخر و سرافراز گشتند» (همان: ۲۳۰).

شاهرخ برای موفقیت سیاست نوین خود در عراق عجم و دستیابی به اهداف آن، سامان‌دهی به اوضاع، ترفیه حال رعایا و تثبیت سلطه تیموری در ناحیه، تنی چند از

۱. محمد بعدها با حمایت مردم عراق عجم قیامی شیعی با مرکزیت قم، بر ضد پدر بزرگ خود شاهرخ را سازمان‌دهی نمود که دست‌مایه پژوهشی جداگانه است. ن.



شاهزادگان برجسته و لایق، مانند: ابوسعید بن فیروز شاه، امیر سعادت خواند شاه، فرزندان امیر یوسف خواجه و دیگران را با بهادر همراه نمود و پولی کلان در اختیار او نهاد.^۱ پس از استقرار حاکم جدید در قم، مردم بسیاری از اطراف و اکناف بلاد با امید به بهبود وضع خود به درگاه او روی آوردند و از مواهب کریمانه شاهزاده برخوردار شدند: «... غلبه تمام در سلک عبید و خدام انتظام یافتند» (سمرقندی، ۱۹۳۶: ۷۷۴/۲). بخشندگی‌های محمد به اندازه‌ای بود که وی به رغم دارا بودن خزانه‌ای پر، به تنگنای مالی دچار شد (خواندمیر، همان: ۶۳۰/۳؛ سمرقندی، ۱۹۳۶، ۷۹۵/۲). به هر روی، افزون بر حسن اداره و لیاقت بهادر، محبوبیتش نیز بر سامان دهی به اوضاع منطقه تأثیر نهاد. برای نمونه، با میانجی‌گری وی، منازعات میان سادات حاکم بر شمال پایان و آن خطه از نو آرامش یافت (مرعشی، ۱۳۴۷: ۲۴۶).

بدین‌سان، قم که در سده هشتم هجری از شهرهای بزرگ و معتبر ناحیه عراق عجم به شمار می‌رفت (ابوالفداء، ۱۸۴۰: ۴۰۹)، در پایان دومین دهه قرن نهم، حاکم‌نشین ناحیه گردید و پیشرفت و توسعه شتابان یافت. این بالندگی، در نیمه آن قرن، به گاه حکومت سلطان محمد بهادر به اوج خود رسید و قم، عنوان دارالسلطنه عراق عجم یافت (نهایندی، ۱۹۲۴: ۴۴۶/۳؛ مرعشی، ۱۳۴۷: ۲۵۱) و خرابی‌های آن، آباد و ساکنان آن به رفاه و آسایش دست یافتند (کاتب، همان: ۲۳۰)؛ به گونه‌ای که در نیمه دوم همان قرن، قم در شمار شهرهای آباد، مهم و نسبتاً پر جمعیت ایران در آمد (سفرنامه‌های ونیزیان، همان: ۸۱/۹). گماردن محمد بهادر به حکومت قم، تهدید مرد قدرتمند شیعه - جهان‌شاه قراقویونلو - را تا اندازه زیادی از این ناحیه زدود.

نتیجه‌گیری

در پایان دومین دهه قرن نهم هجری، سلطه تیموریان در عراق عجم، با خطر نفوذ ترکمانان، مورد تهدید جدی قرار گرفت. از آن پس، سلطانیه، مرکز ناحیه هم برای

۱. به دستور شاهرخ «چند تومان کپکی» از خزانه به محمد پرداخت شد. هر تومان کپکی برابر با شش تومان زر عراقی و هر تومان زر، ده هزار سکه طلا موسوم به دینار معادل ده هزار مثقال طلا بوده است (احسن التواریخ - تعلیقات - "مد").

حفظ آن، پایگاه مناسبی نمی‌نمود. شاهرخ، پادشاه تیموری، قم را به جای سلطانیه مرکزی بخشید. شهر، افزون بر تأثیرگذاری بر رویکردهای مردم عراق عجم، از جایگاه سوق‌الجیشی ممتاز، نظیر: ارتباط با نواحی ری و جبال که کانون برخی ناآرامی‌ها در منطقه به شمار می‌رفت، اقتصاد نیرومند و به ویژه جایگاهی کلیدی در محور هرمز-سلطانیه، مهم‌ترین شاهراه مواصلاتی-بازرگانی ایران آن روز، برخوردار بود. مرکزیت یافتن آن و نیز، جلب حمایت مردمش، توانست آن را به پایگاهی مناسب برای حفظ ثبات و سلطه تیموری در منطقه درآورد. شهریار تیموری، با تقویت حکومت قم، توجه به آبادانی و رفاه مردم این شهر و بعدها با گماردن حاکم شیعی برآن، در راستای زدودن خطر نفوذ ترکمان به ایران مرکزی و عراق عجم، گام مؤثر برداشت.

کتابنامه

۱. آملی، اولیاء الله (بی‌تا)، *تا ریخ رویان*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۲. ابن اثیر، عزالدین علی (بی‌تا)، *الکامل فی التاریخ*، مصر، بی‌نا.
۳. ابن تغریب‌دی، جمال‌الدین یوسف (۱۳۵۱ ق.)، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، مصر، بی‌نا.
۴. ابن خردادبه، عبیدالله بن احمد (۱۸۸۹ م.)، *المسالك و الممالك*، هلند، بی‌نا.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۹۵۷ م.)، *العبر و دیوان المبتدأ و الخبر*، بیروت، دار الکتاب البنانی.
۶. ابوالفداء، اسماعیل (بی‌تا)، *تقویم البلد*، بغداد، مکتبه المثنی.
۷. اربلی، بهاء‌الدین علی بن عیسی (۱۳۸۱ ق.)، *کشف الغمه*، بی‌جا، بی‌نا.
۸. بیانی، شیرین (۱۳۸۲)، *تا ریخ آل جلایر*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۹. ثعالبی نیشابوری، ابومنصور (بی‌تا)، *یتیمة الدهر*، دمشق، بی‌نا.
۱۰. جعفری، جعفر بن محمد (۱۳۳۸ ش.)، *تا ریخ یزد*، تصحیح ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۱. حافظ ابرو، عبدالله (۱۳۱۷)، *ذیل جامع التواریخ*، تصحیح خان بابا بیانی، تهران، چاپ علمی.
۱۲. _____ (۱۳۷۲)، *زبدہ التواریخ*، به کوشش سید کمال حاج سید جواد، تهران، نشر نی و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۳. قمی، حسن بن محمد (۱۳۱۳)، *تا ریخ قم*، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تصحیح سید جلال‌الدین طهرانی، تهران، بی‌نا.
۱۴. خواند میر، غیاث‌الدین (۱۳۳۳)، *حبیب السیر*، تهران، انتشارات کتابفروشی خیام.
۱۵. ذهبی، محمد بن احمد، (۱۹۶۰ م.)، *العبر فی خبر من غیر*، تصحیح فؤاد سید و صلاح‌الدین المنجد، کویت، بی‌نا.

۱۶. رازی قزوینی، شیخ عبدالجلیل (۱۳۷۱ ق.)، *الانقض*، به تصحیح و اهتمام میرجلال‌الدین محدث ارموی، تهران، بی‌نا.
۱۷. روملو، حسن بیک (۱۳۴۹)، *احسن التواریخ*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۸. زمجی اسفزاری، معین الدین محمد (۱۳۸۰ ق.)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، به کوشش محمد اسحاق، کلکته، و نیز (۱۳۳۸)، با تصحیح و حواشی سید محمدکاظم امام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۹. ستوده، حسینقلی (۱۳۴۶)، *تاریخ آل مظفر*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۰. *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران* (۱۳۴۹)، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات خوارزمی.
۲۱. سمرقندی، دولت‌شاه (۱۳۶۶)، *تذکره آلشعرا*، به کوشش محمد رضانی، تهران، انتشارات خاور.
۲۲. _____ (۱۹۳۶)، *مطلع السعدین و مجمع البحرین*، به تصحیح محمد شفیع لاهوری، لاهور، بی‌نا.
۲۳. سومر، فاروق (۱۳۶۹)، *قرآقوینلوها*، ترجمه وهاب ولی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۴. شوشتری، قاضی نورالله (۱۳۳۵)، *مجالس المؤمنین*، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
۲۵. طبری، محمدبن جریر (بی‌تا)، *تاریخ طبری*، تصحیح محمدابوالفضل ابراهیم، مصر، بی‌نا.
۲۶. طهرانی، ابوبکر (۱۳۵۶)، *دیار بکریه*، به کوشش نجاتی لوغال و فاروق سومر، تهران، طهوری.
۲۷. فریدون بک، احمد (۱۲۶۴ ق.)، *مجموعه منشآت السلاطین*، استانبول، بی‌نا.
۲۸. فصیح خوافی، احمد (۱۳۴۰)، *مجموعه فصیحی*، تصحیح محمود فرخ، مشهد،

- بی‌نا.
۲۹. فقیهی، علی اصغر (پاییز و زمستان ۱۳۷۸)، «قم در مسیر تاریخ»، نامه قم، ش ۸ و ۷، صص ۱۹۱-۱۶۵.
۳۰. قزوینی، زکریا (۱۳۸۰ ق)، آثار العباد و اخبار البلاد، بیروت، بی‌نا.
۳۱. کاتب، احمد بن حسین بن علی (۱۳۴۵)، تاریخ جدید یزد، تهران، بی‌نا.
۳۲. کلاویخو (۱۳۷۴)، سفرنامه، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۳. لسترنج، گی (۱۳۷۷)، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۴. مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۵۰)، قم در قرن نهم هجری، قم، چاپخانه حکمت.
۳۵. _____ (۱۳۶۴)، قم نامه، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی.
۳۶. مرعشی، میر سید ظهیرالدین (۱۳۳۳)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تصحیح عباس شایان، بی‌جا، بی‌نا.
۳۷. مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۴۷)، تاریخ گیلان و دیلمستان، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۸. مستوفی، حمدالله (۱۳۳۷)، نزهة القلوب، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی طهوری.
۳۹. میرخواند، محمد بن خاوند شاه، (۱۳۳۸)، روضه الصفی، تصحیح عباس پرویز، تهران، کتابفروشی خیام.
۴۰. نوبان، مهرالزمان (پاییز و زمستان ۱۳۷۸)، «شناسنامه شهر قم در سفرنامه‌ها و متون قدیمی»، نامه قم، ش ۷ و ۸، صص ۲۳۷-۲۲۷.
۴۱. نهاوندی، عبدالباقی (۱۹۲۴-۳۱ م)، مآثر رحیمی، کلکته، بی‌نا.
۴۲. واصفی، زین‌الدین محمد (۱۳۴۹-۵۱)، بدایع الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، ج ۱ و ۲، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۴۳. همدانی، محمد بن عبدالملک (۱۹۶۱ م)، تکمله تاریخ الطبری،

- جزء الاول، تصحيح آلبرت يوسف كنعان، بيروت، مطبعة كاتوليكية.
۴۴. ياقوت حموي، شهاب الدين (۱۹۵۵ م.)، *معجم البلد / ن*، بيروت، بی.نا.
۴۵. يزدي، شرفالدين علي (۱۳۳۶ خ.)، *ظفرنامه*، تصحيح محمد عباسي، تهران، بی.نا.
۴۶. يعقوبي، ابن واضح (۱۸۹۱ م.)، *كتاب البلد / ن*، ليدن، بی.نا.
۴۷. Jackson, Peter (1986), *The Cambridge History of Iran*, New York and London, Cambridge University press.